

کشور خود میدانیم اثر تنبیه و تربیت زندان در باره مجرمین فطری و حرفه‌ای صفر است بلکه با آمیزشی که انواع مجرمین با هم دارند خوی جنایت و طرقت آن ریشه‌دارتر و بیشتر می‌گردد و در واقع دوره نهائی را طی میکنند. بنابراین اگر در شرایط خاص اجتماعی و تربیتی و نسبت بعض مجرمین، زندان موجب تنبیه و تربیت باشد، برای همه و در همه جا نیست. از سوی دیگر در میان بسیاری از جوامع و قبائل اگر قاتل بحکم قانون قصاص نشود، حس انتقام‌جوئی و دشمنی در میان قبیله و کسان مقتول همیشه در کمین است تا فرصتی بیابد و موجب جنایات و کشتار شود.

آیا آنها که قصاص را مخالف عاطفه انسانی میدانند، در باره کشتارهای گروهی دزدی‌رشارها و عناوین غیر انسانی چه می‌گویند؟ ساکتند یا تجویز مینمایند؟ قرآن در مجتمع ایمانی و برادری، حکم قصاص را اصل اولی و ثابت مقرر داشته و بمفوقاتل ترغیب نموده تا سایه عدل و رحمت با هم گسترده شود: اجراء قصاص بدست قدرت حکومت مردم و عفو بوجدان و صلاح اولیاء مقتول، نه باختیار حکومت، تا آتش انتقام خاموش شود و رابطه برادری و رحمت برقرار گردد. و نیز تبدیل به دیه با صلاح کسان مقتول و یا قاتل از اعضاء خانواده مقتول باشد. بر مبنای همین اصل قضائی و ایمانی مجتمع امن و پیوسته بی‌مانندی در سرزمین کینه و انتقام پدید آمد که در سالیان دراز نهدستگاه قضائی وسیع و نه زندانها در میان بود و قاتل و یادزدی که در معرض قصاص و حد در آمدند بسیار انگشت‌شمار بودند و چه بسا همان مجرمین برای رهایی از دادگاه و جدان و عذاب آخرت خود را بدادگاه قضائی معرفی میکردند و در معرض قصاص قرار میدادند.

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه - این واجب مکتوب دیگر است که فرد را با خویشاوند و گذشته را با آیندگان متصل میدارد - لغت وصیت نیز همین معنا را میرساند. اذا حضر، بیان بلیغی از نموداری چهره مرگ برای مؤمنین است: آنگاه که مرگ حضور یابد تا در پیچه بقاء را بگشاید و بندها را باز نماید. حضور موت آخرین زمان است که شخص میتواند در زندگی و مال خود تصرف نماید. تعبیر خیر، ناظر بمال خاص است - نه هر گونه مالی که هر کس و باندازه‌ای از خود وامیگذارد -

مالی گزیده یا بیش از متعارف . در حدیث آمده : «امیر المؤمنین (ع) بیالین بیماری از موالیش حضور یافت که دارائیش بیش از ۷۰۰ یا ۶۰۰ درهم نبود . عرض کرد آیا وصیتی نمایم ؟ آنحضرت فرمود : نه ، چون خداوند سبحان فرموده : ان ترك خیراً - تو مال افزوده نداری . » از عایشه نیز بهمین مضمون روایت شده است .

لوالدین والاقربین بالمعروف وحقاً علی المتقین - نخست وصیت برای والدین ، که حقشان بیشتر و نزدیکتر و ناتوانترند و پایان زندگی را میکنند مانند . سپس دیگر نزدیکان . قید بالمعروف ، مشخص مقدار وصیت و احتیاج است . به آن قدر که عرف پسند و از تمایلات بدور باشد و به حق دیگران تجاوز نشود . حقاً علی المتقین ، تأکید وصیت و ناظر به قید بالمعروف است : وصیت در حد معروف حقی بر متقین است . اگر راجع باصل وصیت باشد ، تخصیص بر متقین در مقابل عموم مؤمنین می باشد .

بعضی ، آیات ارث را ناسخ این آیات وصیت شمرده اند - این نظریه بیش از آنکه دلیل ندارد ، مردود بنظر میرسد : ۱- نسخ باین معنا که آیه یا حدیث ، حکم آیه ای را که بسا زمانی از آن نگذشته و اجراء نشده ، بکلی و برای همیشه نسخ کند دلیلی ندارد (در آیه ما نسخ من آیه اولنسا - همین سوره - بحث شده . و در آیاتیکه بعضی حکم آنرا منسوخ دانسته اند بحث میشود) - چون آیات قرآن ، حکیم و ابدیست ، نسخ جزئی حکم در شرائط و وضع خاصی باید باشد تا بموجب شرائط منسوخ یا ناسخ ، راه اجتهاد و نظر برای صاحبان نظر بازگردد . ۲- نسخ در موردیست که احکام آیات معارض و غیر قابل جمع باشند یا اینکه آیات ارث و وصیت چنین تعارضی ندارند . ۳- شرط نسخ حکم ، تأخر نزول ناسخ است و تأخر آیات ارث از این آیات معارض نیست . ۴- جمله «من بعد وصیه یوصی بها...» که در آیات ارث تکرار شده ظاهر در لزوم وصیتی پیش از تقسیم ارث است .

بعضی ، این آیات وصیت را به حدیث «لاوصیه لوارث» منسوخ دانسته اند . یعنی نسخ آیات محکم قرآن به خبر ، آنهم خبر واحدیکه سندش مستند نیست ۱ . بعضی این آیات وصیت را ، بحکم استجابی برگردانده و حقاً علی المتقین ، را قرینه آن گرفته اند . با آنکه فعل «کتب» بیش از هر امر و شبه امری ظهور در وجوب دارد . و تخصیص - حقاً

علی المتقین - صارف از وجوب نیست گرچه راجع به کتب باشد نه بالمعروف، مگر حق منافی واجب است ۴.

با توجه به شرط «ان ترک خیراً» با معنائیکه از خیر شده، راه جمعی بین این آیات و آیات ارث باز میشود. بخصوص اگر والدین که وارثند و اقربین که اعم از وارث و غیر وارث است درمانده باشند و احتیاج ارثیها بیش از سهام ارث باشد یا از ارث محروم باشند، مانند پدر و مادر کافر که خداوند در باره آنها توصیه فرموده: «وصاحبهما فی الدنیا معروفاً - سوره ۲۱» - بنابراین آیات ارث بیان فرائض اصلی و مبتنی بر قرب و بعد خویشاوندی است. و این آیات وصیت، مکمل و تعدیل کننده و ناظر به احتیاج است مانند اعضائیکه بیش از سهم خصوصی خود احتیاج به رسیدن غذا دارند و اگر نرسد سلامتی و «وقایه» عمومی بدن مختل میگردد: حقاً علی المتقین.

فمن بدله بعد ما سمعه فانما الله علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم - ضمیر بدله و سمعه راجع به وصیت «بمعنای حاصل مصدر»، ضمیر الله، راجع به تبدیل مستفاد از «بدله» و در ارجاع این ضمائر بلاغت لطیف «استخدام» است. تبدیل وصیت، بیش و کم نمودن مفاد یا موارد آنست. مقصود از «من سمعه» اوصیاء و شهودیست که وصیت را شنیده و در ذهن یا نوشته‌ای بصورت کامل ضبط و ثبت کرده‌اند: چون موصی پس از وصیت هنگام مرگ، مسؤولیت دنیائی خود را انجام داده، دیگر مؤاخذهای بر او نیست. از این پس گناه بر کسانیکه وصیت را کامل شنیده و آنرا بیش و کم یا مفاد آنرا تغییر دهند. چه خداوند پس شنوا و دانا، خود پشتیبان چنین وصیت بحق است: ان الله سمیع علیم.

فمن خاف من موص جنفاً او ائماً فاصح بینهم فلاثم علیه ان الله غفور رحیم - مقصود از خوف بقرینه مقام، هرگونه ترس نیست. منظور بدگمانی مستند بشواهد و قرائن است. جنف، انحراف از حق بانگیزه عاطفه یا فریب خوردگی، و اثم بانگیزه دشمنی و حقیر است: اگر شواهدی در میان بود که موصی هنگام وصیت دچار چنین انحرافی شده و از روی علاقه بکسی یا دشمنی بادیگری - نه بمقیاس حق و عدل - وصیت نموده و مستحق را محروم و غیر مستحق را منظور داشته، در این مورد با نظر اصلاحی

میتوان همه یا قسمتی از وصیت را تغییر داد. همان خداوندی که در تغییر ظالمانه وصیت مؤاخذنه مینماید - ان الله سمیع علیم - در تغییر عادلانه آن اگر اشتباهی هم رخ دهد میگذرد - ان الله غفور رحیم .

این حکم «مکتوب» وصیت بعد از قصاص، برای استحکام روابطی وسیع در شماع خویشاوندی و پیوند جاری گذشته با آینده است. و همه اینها برای فراهم شدن محیط تقوای عمومی است: «ولکم فی القصاص حیات... لعلکم تتقون - حقاً علی المتقین» و همچنین حکم روزه «کتب علیکم الصیام... لعلکم تتقون» تا در زمینه اجتماعی که ریشه‌های جرم و فساد از میان میرود و پایه روابط خانوادها و خویشاوندان بر عواطف متبادل و تقسیم مال محکم میگردد، استعدادها بشکفتد و ابرار رخ نمایند: «ولکن البر من آمن بالله...».

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون -
 کما کتب، بیان مشابهت در اصل روزه است، نه چگونگی و مقدار آن. من قبلکم، ظهور در پیروان ادیان الهی «یهودیت و مسیحیت» دارد. در تورات به وجوب روزه و حدود آن تصریح نیست ولی روزمداران را ستوده. موسی پیش از دریافت وحی چهل روز روزه گرفت. یهود بیاد خرابی اورشلیم و یکتروزاز ماه آب روزه میگیرند. روزه دیگر هم دارند. در اناجیل نیز بوجوب روزه تصریح نشده و روزمدار را ستوده و از ریا بر حذرش داشته. روزه مشهور مسیحیان پیش از عید فصح است. روزه دیگر هم دارند که حیوانی نمیخورند. از اینگونه روزه‌های پراکنده که در میان یهودیان و مسیحیان معمول بوده، معلوم میشود که اصل روزه از ارکان عبادات آنها شمرده میشده. گویند: در مذاهب قدیم مصر و روم و یونان و هند نیز انواع روزه معمول بوده. گویا روزه، پیش از وجوب در ادیان الهی، انگیزه فطری داشته است زیرا بشر تعالی طلب که نمیخواسته در سطح حیوانات پائین آید و یکسر محکوم تمایلات و شهوات حیوانی گردد، روزه را وسیله و سپری برای مقاومت در برابر اینگونه تمایلات شناخته تا خود را برتر آورد و قهرمانی نماید. همین حکمت اصلی روزه است: «لعلکم تتقون». روزه چون ناشی از مبدا ایمان و امر خدا: «یا ایها الذین آمنوا کتب...» باشد، نیروی مقاومت را

افزایش میدهد تا بمقام تقوا رساند و شخصیت برتر انسان محقق گردد .
 این حکمت اصلی و برتر روزه است - نه برای رنجورداشتن جسم تا خشم خدا یا خدایان را فرونشاند - که یهود و بعضی مشرکین می‌پنداشتند ، و نه برای احساس همدردی با گرسنگان و تساوی با آنان که بعضی روشنفکران می‌پندارند . روزه هر چه آثار و فوائد بدنی و اخلاقی و اجتماعی دارد در طریق تقوا است نه حکمت اصلی آن . چون روحيات با بدن و هر دو در چگونگی روابط اجتماعی وابسته و از هم متأثر میباشند . تحلیل رسوبات و رطوبتهای زائد دستگاہهای تغذیه ، سبک و حساس شدن دستگاہ اعصاب و مغز ، بیدار شدن احساس رأفت و همچنین یاد پیوسته خدا و فرمان او ، همه برای رسیدن بمقام تقوا میباشد . از سوی دیگر ، تقوائیکه در خلال درون مایه و پایه گرفته باشد خود اینگونه آثار را همیشه دارد و نگهبانی مینماید . و اگر تقوا نباشد تأمین و نگهبان دیگری برای جسم و جان و روابط اجتماع در میان نیست . شخص بی تقوا چون ماشین بیفرمانی است که جادههای لغزنده و نشیبها ، چرخهای آنرا بهر سو میکشانند .

ایام معدودات - ظرف کتب یا فعل مقدر ، وصف معدودات برای تحدید و تسهیل ایاماً ، است : روزه مکتوب باید در روزهای محدود و معدودی از سال باشد ، نه همیشه و نه پراکنده . تا همه با هم از آغاز تا انجام آن روزها را روزه بدارید ؛ و بصورت اجتماعی ، مسیر عادات شبانه روز و بندهای شهوات پست که دامهای شیطانی است از میان بردارید . نداء تنبیهی یا ایها ، وصف ایمانی - الذین آمنوا ، تشبیه کما کتب ... ، ظرف ایاماً معدودات ، برای هشیاری و شناخت سنت پیشینیان و حکمت و ظرف روزه

-
- ۱ - برای آشنا شدن بیشتر باینگونه از فوائد روزه ، رجوع شود به کتاب : « اهمیت روزه از نظر علم روزه آقای دکتر اردوبادی از انتشارات شرکت سهامی انتشار .
 - ۲ - مانند داستان کبوتر طوقدار - که در کلیله آمده - : چون دید کبوتران دورانندیشی و نصیحت او را نپذیرفتند و بهوای دانه بسوی دام فرود آمدند و گرفتار شدند ، گفت : بال و پر زدن در میان طنابهای دام جز فرسودگی و بهم پیچیدگی ، آنگاه افتادن بدست صیاد حاصلی ندارد . باید سمگیری نمائید و با هم در آن جهت بحرکت و پرواز درآید تا شاید دامرا از جا برکنید و آزاد شوید .

است ، تا مسلمانان با ینش و تصمیم همگانی ، برای انجام این عبادت سنگین آماده شوند .

فمن كان منكم مريضاً او على سفر فعدة من ايام اخر - تفریح برای ایاام معدودات است .
 او علی سفر - بجای - او مسافراً ، ازاده جدی و جای گرفتن بر سفر را میرساند - نه سفر بی قصد یا با جبار یا لهو یا برای فرار از روزه . فعدة ... در مقام تشریح ، ظاهر در منع از روزه مریض و مسافر در ایام بیماری و سفر ، و وجوب آن در ایام دیگر است . روایات ماهم مؤید همین ظاهر میباشد - اگر فعدة ... ، ناظر به تخییر باشد - چنانکه بیشتر فقهاء اهل سنت فهمیده اند ، باید شرطی مقدر گرفت : کسی که « در ایام معدوده » بیمار یا مسافر بود اگر روزه خود را شکست ، باید در روزهای دیگر بدارد ، و این تقدیر خلاف ظاهر است . اطلاق « مریضاً » بدون شرط « عسرو ضرره » ظاهر در این است که صدق عرفی بیماری مجوز افطار است .

وعلى الدين يطبقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيراً فهو خير له وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون - چون معنای لغوی اطاقه ، حمل یا صرف طاقت « یرو » است ، تقدیر لا « لا یطبقونه » ، یا همزه اطاقه مستفاد از یطبقونه را بمعنای نفی گرفتن ، ناپجا و ناسازگار با بلاغت قرآن است . در عرف فارسی هم ، طاقت آوردن به تحمل بیش از حد قدرت گفته میشود . برای از جای برداشتن چیزی سبك وزن نمیگویند : طاقت آورد . طعام مسکین بدل فدیة ، فمن تطوع خیراً ... تفریح به احکام و حکمتهای بیان شده روزه و بیانست کلی ، وان تصوموا ، ارائه مورد بارز خیر میباشد . اگر فمن تطوع ، تفریح بر اصل وجوب روزه و فعل یطبقونه ، و امر - فدیة ... باشد ، جامعتر و متناسبتر است با خیر مطلق « خیراً » : پس هر که با رغبت و فروتنی خیری انجام دهد : روزه بدارد ، تحمل طاقت نماید ، بیشتر فدیة دهد ، برای او بهتر و بهره اش بیشتر است ، وان تصوموا ، پس از اصل فمن تطوع ... برگشت بخطاب و ترغیب مخاطبین است : شما مؤمنین هر چه روزه را - با توان فرسائیش - با انجام رسانید خیری در بردارد - بسود شما ، اگر خود دانشگرائید : ان كنتم تعلمون .

شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن هدى للناس و بینات من الهدى والفرقان -

پس از حکم مکتوب روزه و حکمت آن ، آنگاه انجام آن در روزهای محدود و حکم بیمار و مسافر که باید در روزهای دیگر روزه بدارد ، و ناتوانی که باید فدیة دهد ، آنگاه دعوت به تحمل برای انجام هر خیری که روزه نمونه‌ای از خیر است ، این آیه امتیاز ماه رمضان را بر دیگر ماهها بیان مینماید . گرچه در طبیعت زمان امتیازی نیست . تا ایام معدودات . در ظرف این ماه نمایانده و مشخص گردد : ماه رمضان که امتیاز و شخصیت یافته برای این است که قرآن در آن نازل شده ، قرآن که هدایتی برای عموم آدمیان است تا خردها را به مبادی و نهایت و مسیر انسان روشن نماید و راههای خیر و درستکاری را بنمایاند . و از فروغ هدایت آن شعاعهایی می‌تابد که همه سطوح و جوانب حق و باطل و خیر و شر و روا و ناروا ممتاز و مشخص میشود : وینات من الهدی والفرقان .

ظاهر این آیه و آیات دیگر : « انا انزلناه فی لیلة مبارکه - انا انزلناه فی لیلة القدر » نزول قرآن در ماه رمضان یا شب مبارکی یا شب قدر است و با آیات دیگر که دلالت بر نزول تدریجی قرآن دارد و همچنین تاریخ ، بظاهر ناسازگار می‌باشد . رجوع شود به سوره قدر - قسمت دوم از جلد آخر : « پرتوی از قرآن » .

فمن شهد منکم الشهر فلیصمه - تفریع و شرط روزه در این ماه است : پس چون در این ماه قرآن نازل شده ، هر که از شما شاهد آن باشد - چه با رؤیت هلال یا ثبوتی چون شهود ، آنرا روزه بدارد . فلیصمه ، بجای فلیصم فیه ، وحدت این ماه را با روزه میرساند : که گویا این ماه خود روزه است و روزهدار ، آنرا میدارد . این ماه که در آن قرآن فرود آمده و دریچه وحی آسمان بروی خاکیان بازگشته و برای انسانها تیکه بکمال بلوغ و رشد رسیده اند احکام و نظامات ابدی تشریح شده ، ماهگرد رابطه ساکنین این سیاره کوچک با خداوند آسمانها و زمینها می‌باشد . بیاد بود چنین انقلاب عظیمی مسلمانان باید روزه بدارند . آنچنانکه ملتها ، روزهای استقلال و ارتباط و شناسائی خود را جشن میگیرند . و برای بنی اسرائیل روز خروج از مصر و برای مسیحیان عید فصح ، برترین عید است . مسلمانان در هر زمان و هر جا : « فمن شهد منکم . . . » با فروغ روزه داری ، روح و اندیشه و اجتماع خود را نورانی می‌کنند و آماده دریافتها

و تنزلات قرآن می شوند .

ومن كان منكم مريضاً او على سفر فعدة من ايام آخره - تکرار حکم آیه سابق در باره بیمار و مسافر است با اختلاف در عطف «فمن - و من» - آیا حکم این آیه : «ومن كان منكم» بی نیاز از تکرار نمی نمود؟ بنظر میرسد که در این آیات سه حکم مترتب آمده است در شرائط و اوضاع مختلف قابل اجراء و تطبیق باشد. این ترتیب تعمیم و ابدیت این حکم و دیگر احکام جاویدان قرآن را میرساند : نخست اصل حکم روزه : «كتب عليكم الصيام» ، پس از آن تحدید در ظرف زمان تا آغاز و انجام آن مشخص شود و همه مسلمانان با هم روزه بدارند : «اياماً معدودات» . سپس و بعد از تعظیم از ماه رمضان ، ظرف مطلق «نكرة موصوفة» ایاماً معدودات ، در ظرف ماه رمضان نمایانده شده تا کسانی که آنرا شهود مینمایند در آن روزه بدارند . باین ترتیب ، اگر مردمی شاهه ماه رمضان نبودند - در آفاقی باشند که حساب ماهها را نمی نمایند یا در زندانها و جاهائیکه وسیله تشخیص آنرا ندارند - باید در مدت سال روزهای معدودی را قرار دهند تا در آن روزه بدارند ، و اگر در آن ایام ، بیمار یا مسافر بودند در روزهای دیگر . و اگر حساب آن ایام و اجتماع در آنرا نتوانند ، اصل روزه بهر صورتی که باشد ساقط نمیشود . بدین ترتیب دقیق ، «من كان منكم مريضاً او على سفر...» در آیه سابق ، حکم بیمار یا مسافر ، در ایام معدودات است که بدون امر صریح مقرر شده . و در این آیه راجع به ماه رمضان و امر «فليصمه» می باشد . همین ترتیب و گسترش یابی سرآئین جاویدان و همگانی و همه جایی است :

يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا لله على ما هداكم ولعلكم تشكرون - يرید الله . . . بقرینه مقام ، مبین اراده کلی خداوند در تشریح احکام ، ولایرید تأکید آنست در جهت نفی : پس از احراز امر و اصل حکم ، باید شرائط تحققش انسان باشد که اصل آن تعطیل نشود و آسان اجراء شود و پیشرود . این ترتیب و شرائط زمان و امکانات که در اصل روزه آمده مبین اراده یسر است و اگر آخرین حکم روزه حتمی و در ایام ماه رمضان و در همه شرائط و از لول بیان میفد ، طرق یسر باز نمیکشت و در بسیاری موارد یسر و سپس تعطیل می انجامید .

ولتکملوا ... عطف به یرید و مبین علت غائی است : خداوند در تشریح احکام برای شما آسانی خواسته نه سختگیری ، تا روزه ایام معدود را بهر صورتیکه بتوانید - چه در ماه رمضان یا غیر آن - بکمال رسانید. میشود ولتکملوا ، عطف به فعل مقدر یا فلیصمه ، باشد : تا از این امر « فلیصمه » (وهرامری) آنچه آسانست و بتوانید ، انجام دهید و آنرا تکمیل نمائید . چون امر ولتکملوا ، بعد از امر بروزه ماه رمضان است ، کمال ظاهری آن بمعنای اتمام میباشد . و کمال معنوی آن انجام با شرایط و آداب آنست تا با گذشت ایام اراده ایمانی حاکم بر انگیزه‌ها و شهوات گردد و انسان را بر تر آرد و اراده خدا ، ذهن را فرا گیرد و یاد عظمت او زنده و فعال گردد - یادی که بر طریق هدایت استوار شود : ولتکبروا لله علی ما هداکم - و در پرتو آن نعمتها مشخص و شکرگزاری شود : و لعلکم تشکرون - شکر بمعنای شناخت نعمتها و ولی نعمت و انجام مقصود او که کمال روزه‌داری و تکبیر است. لعل ، همین معنای شکر را میرساند نه تلفظ بدانرا. در این مرتبه معنوی است که صفت تقوا میتواند صورت گیرد و ملکه شود : « لعلکم تتقون » - یعنی محصول نهائی روزه .



و چون پیرسند تو را بندگانم از من پس من نزدیکم اجابت می کنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند پس باید برای من پذیرند دعوت مرا (استجابت کنند) و باید بمن ایمان آرند شاید بر شد گرایند .

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعْنَتِي
يُرْسِلُونَ ﴿١٠٠﴾

برای شما روا شده در شب روزه آمیزش بز نهی خود آنها پوششند برای شما و شما پوششید برای آنها خدا دادند که شما بخیانتمی اندازید خود را پس توبه پذیر شد بر شما و گذشت از شما پس اکنون پیامیزید با آنها و بجوئید آنچه را خدا سر نوشت کرده بر برای شما و بخورید و بیاشامید تا یکسر نمودار و جدا شود برای شما رشته سفید از رشته سیاه از فجر سپس پیامان رسانید روزه را -

أُولَئِكَ نَجْزِيكَمُ الْوَيْحَامَ الْوَيْحَامَ إِلَىٰ رَبِّكُمْ هُنَّ إِنَائِسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ إِنَائِسُ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَعْيُنَكُمْ كُنْتُمْ تَحْتَالُونَ أَنْظَرَكُمْ فَنَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْتَمِنُوا بِرُوحِي هُنَّ وَأَهْبَتُوا مَا لَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ فَكَلِمًا وَشَرَفًا عَلَىٰ يُحْيِيَنَّ لَكُمْ أَلْحَاظَ الْآبِيحِينَ وَنَ الْكَلِمَاتِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَبَا الْوَيْحَامَ

تاشب و نیامیزید با زنان در حالیکه متکفید
در مساجد - این است حدود خدا پس نزدیک
نشوید آنرا، این چنین بیان میکند خدا آیاتش
را برای مردم شاید آنها بتقوا گرایند.

إِلَىٰ الْبَيْتِ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِمْ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فِي اللَّهِ
وَأَنَّ لَهُ حُدُودَ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا ۚ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ
آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۲۰﴾

و نخورید اموالشانرا در میان خود بیاطل حد
حالیکه سرازیر مینماید آنرا بسوی حکام
تا پاره‌ای از اموال مردمرا بگناه بخورید
و حال آنکه میدانید .

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْتَرُوا بِهَا
إِلَىٰ الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ
ۚ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾

می‌پرسند از تو از هلاکها بگو آن مواقع زمان
برای مردم و حجاج است و نیکی این نیست که
ببخانه از پستهای آنها وارد شوید ولی نیک
کسبستکه پروا گیرد، و روی آرید بخانه‌ها از
درهای آنها و پروا گیرید خدا پرا باشد که
بر سنگاری گرایید .

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِفُ النَّاسِ
وَالْحَجِّ ۚ وَكَيْسَ الْبِرِّ بَأَنَّ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُوبِهَا
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَفْقَهُونَ ﴿۲۲﴾

شرح لغات :

اجیب ، متکلم اجاب : پرسش را جواب گفت، درخواستش را بر آورد، استجاب ؛
درخواست اجابت نمود ، نیازش را پذیرفت ، از جاب؛ صخره را شکافت ، مسافت را قطع
نمود ، جامه را برید ، مانع را از میان برداشت .

پرشدون ، مضارع رشد : رهبری شدن ، استقامت و پیشرفت ، برتر آمدن در فکر و
عمل، راه یافتن بخیر و دریافت آن . مقابل غی .

الرفث: عمل زناشویی، گفتگو و آمادگی برای آن، تعدی به‌الی کشیده شدن و نزدیکی
با نرا میرساند .

تختانون ، مضارع اختان (ماضی باب افتعال) : خود را بخیانت افکند ، خیانت را
پذیرفت . از خان (فعل ماضی) : عهد و قرار بر شکست، بمال یا عرض دیگری تجاوز نمود.
باشروا ، امر از باشر : کار را بدست گرفت ، بازن در آمیخت، خوشی بوی رو آورد.
از بشره : پوست بدن .

عاکفون ، از عکوف: جایگزینی، بست نشینی، ماندن در جایی برای عبادت، بازداشتن
از کاری، واداشتن به کاری .

تدلوا، مضارع ادلی : دلورا در جاه رها کرد، آنرا از جاه بالا کشید ، دلپش را
پیش آورد ، نیازش را بر آورد ، درباره اش بزشتی سخن گفت .

فَلَمَّا سَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ أَحْيَبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ - عطف و اذا...، دلالت بر ارتباط این آیه با آیات سابق، و ظرف اذا - بقرینه مورد سؤال - اشعار بوضع و مرتبه روحی سائل دارد، نه آنکه شرط مطلق و بمعنای: «ان سَلَكَ» باشد.

آیات سابق با احکام و شرائط روزه اطوار روحی و نفسانی را که روزه‌دار واقعی باید بدان رسد بیان نمود: مقام تقوا، تکمیل ایام عزوجی و متدرج روزه، تکبیر و تعظیم خداوند و هدایتش، رهاشدن روح از جوانب غرائز و عادات و بازشدن افق ذهن از غبار شهوات و مشاهدۀ انعام خدا و شکر آنها. منشأ این اطوار و مدارج، تعبد و تقوای روزه دار است که با انگیزه گرسنگی و تشنگی و دیگر عادات و شهوات پیوسته بیاد خدا و حکم و حاکمیت او میباید و خود را بسوی اومی کشد تا آنجا که بیش از قرب، شهود او را می جوید: و اذا سَلَكَ عِبَادِي - عنی - آنگاه و در چنان حالیکه بندگان من - که خود را از هر بندی آزاد کرده و بنده من شده‌اند - از توجویای من میشوند همانرا که پس از گذشت دوره فطرت گم کرده و در ایام تکمیل روزه ب جستجوی اومیباشند - فانی قریب، بدون فاصله: «قلا» - چون فاصله خود بنده و غفلت و اعراض اومی باشد و همینکه هشیار و جویا شد فاصله از میان برداشته میشود و قرب علمی و شهودی برای متقرب، خود حاصل است - نه قرب زمانی و مکانی، زیرا او آفریننده و محیط بر زمان و مکان است. و نه قرب وجودی و قیمومی که با همه موجودات دارد و مخصوص «عبادی» نیست. و نه قرب مقامی چه صاحبان این قرب در عرض همنند و تعالی الله عن ذالک - چون اینگونه نزدیک است همی خواهد که روی اجابت بنمایاند بشرط آنکه بنده جوینده بکسر باوری آورد و فاصله‌های فکری و نفسی را از میان بردارد: احیب دعوة الداع اذا دعان - .

معنای اصلی لغوی «جاب، اجاب» قطع راه و برداشتن فاصله است. بر آوردن حاجت یا رفع گرفتاری نموداری از نشان دادن روی اجابت کننده است. نه مفهوم لغوی آن. ضمیر متکلم و مستتر «اذا دعان - دعانی» اشعار به از خود گذشتن و مستغرق شدن در معبود دارد.

۱ - در وصلم و از هجر بود ناله زارم
دوست نزدیکتر از من بمن است
گویا که بگلبن زده اندی قفس من
چکنم با که توان گفت که یار
این عجبتر که من از وی دورم
در کنار من و من مهجورم

فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون - فلیستجیبوا ، تفریح برد فانی قریب اجیب... است. استجابات از جانب داعی، کوشش و طلب اجابت، و از جانب مدعو درخواست کوشش برای اجابت است. اتساب بمتکلم « فلیستجیبوا لی » معنای دوم را می‌رساند: پس بکوشید تا در راه اجابت بسوی من و برای من بر آئید. اكمال روزه و انجام احکام ظاهر و سلوک باطن آن همان طریق اجابت است. اینگونه استجابات بنده را با ایمان و کمال پیوستگی میرساند: ولیؤمنوا بی. ضمائر واحد متکلم و مکرر «عبادی، غنی، فانی، اجیب، دعان، فلیستجیبوا لی، ولیؤمنوا بی» وابستگی خاص و قرب به مسؤول را مینمایاند که خود مسؤول عنه است و قرب سائل از طریق استجابات یعنی اجابت و انجام او امر او بقصد قربت و تطبیق خود بر سنن او میباشد. اینگونه قرب موجب اعتلاء و بصیرت متقرب است «اذا سئلتك عبادی غنی». معنا و حقیقت و مطلوب از دعاء همین است نه بر آوردن حاجات و آمال و رفع بلیات. از نظر واقع و بینش توحیدی، امواج مصائب و محرومیتها برای پویندگان راه تکامل و قرب انگیزنده دعاء است. اگر مصائب و آلام عادی زندگی از میان رود باید گرفتار و نگران دردهائی چون دوری و مهبجوری شوند تا آرام و متوقف نگردند و هشیار و باخبر شوند. اینگونه آلام انگیزنده چنین سؤالیست: «اذا سئلتك عبادی غنی» - تا روی اجابت و لطف خدا را مشاهده نماید. این سؤال و تعبیرات آیه همین معنای از اجابت را میرساند. باین معنا و عده صریح «اجیب دعوة الداع» همیشه انجام میشود اگر نظر به بر آوردن حاجات یعنی «مسؤول عنه» است که در آیه نیامده، چرا با این وعده صریح و قاطع همیشه انجام نمیشود؟ اینگونه دعاء مخالف سنن الهی است مگر خود کشف سنن کند یا راه قرب را بنماید. آیه «اممن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء» - ۲۷-۶۴ همین حقیقت را

۱ - عاقلان از بیماریهای خویش
بیمرادی شد قلاووز بهشت
این جفای خلق بر تو در جهان
خلق را با تو چنین بد خو کند
با خبر گشتند از مولای خویش
حقت الجنه شنو ای خوش سرشت
گر بذانی گنج زر آمد نهان
تا ترا ناچار رخ آسمو کند

۲ - مترلینگ ، چون عامه مردم دعا را بمعنای درخواست انجام هر گونه نیاز کهمیده ، که گوید : دعاء جسارت بدرگاه خدا و نسبت جهل و ظلم با او میباشد یعنی او احتیاج و گرفتاری

میرساند که دعای مضطر را اجابت و کشف سوء می نماید. سوء را از میان می برد یا باطن سوء و شر را که بسا خیر و صلاح است کشف مینماید تا دل مضطر آرام شود و بقضاء تن دهد. صریحتر از این، آیه ۴۲ انعام است: « بل ایاہ تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء و تنسون ما تشرکون ، کشف ما تدعون ، اعم از اجابت نیاز است و تنسون ما تشرکون معنائی عمیقتر دارد . آیه ۴۳ ، انعام : « ولقد ارسلنا الی امم من قبلک فاخذناهم بالأساء والضراء لعلمهم يتضرعون » و آیه بعد آن و آیاتی چون: « وادعوا لله مخلصین . وادعوه خوفاً وطمعاً . ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً ، صریح است در اینکه سختیها برای تضرع، و دعاء خود مطلوب و مقصود و تجلی کامل توحید می باشد . آیه ۶۰ مؤمن « و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یتکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین » نیز صریح است که خواندن خدا خود مطلوب است نه خواندن برای نیازها، و استجابت بسود خلق است نه بخواست آنها و هر که از خواندن او سرپیچی کند از بندگی تکبر ورزیده و از هم آهنگی با راز جهان سر باز زده است : « ان کل من فی السماوات والارض الا اتی الرحمن عبداً - ۹۵ مریم » .

→
 ما را نمیداند و ما باید باو تذکر دهیم و از او بخواهیم بعدل با ما رفتار کند و تقاضا کنیم که قواعد ادلی جهان را بسود ما تغییر دهد و ... » .

دکتر آلکسیس کارل که رازدهارا دریافته ، در مقاله نیایش (ترجمه دکتر علی شریعتی) میگوید : « چنین بنظر میرسد که نیایش کشف روح است بسوی کانون غیرمادی جهان . . . ناله مضطربانه و طلب یاری و استعانت و گاهی یک حالت کشف و شهود روشن و آرام درونی مستمر و دورتر از اقلیم همه محسوسات بعبارت دیگر پرواز روح است بسوی خدا و یا حالت پرستی عاشقانه ایست نسبت بآن مبدئی که معجزه حیات از او سرزده است و بالاخره نیایش نمودار کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی آفریدگار همه هستی ، عقل کل ، قدرت مطلق ، خیر مطلق . . . » و نیز میگوید : « بی شک انجام خواست خدا عبارت است از پیروی قوانین حیات قوانینی که در تار و پود ما ، خون ما و روح ما ثبت شده است » - « کاملاً مشروع است که برای کسب نیازمندیهای خود از خدا کمک بگیریم ولی در همین حال نامعقول است که از او بخواهیم تا بهوسهای ما جامه عمل بپوشاند و یا آنچه را بکوشش مبسراست بدعا عطا کند » - « نیایش ، در مرحله عالیترش از سطح درخواست و عرضحال فراتر میرود . انسان در برابر خداوندگار هستی نشان میدهد که او را دوست دارد . نعمات او را سپاس میگذارد و آماده است تا خواست او را هر چه باشد انجام دهد . در اینجا نیایش بصورت یک سیر روحانی و مکاشفه درونی درمی آید » .

مفسرین چون معنای اجابت دعا را در این آیه و بعضی آیات دیگر بمعنای وعدۀ صریح در بر آوردن حاجات فهمیده اند گفته اند سبب باجابت نرسیدن بیشتر دعاها فقد شرائطی چون اخلاص و انقطاع کامل است. با آنکه اگر این آیات متضمن اینگونه شرائط باشد، مقدمه برای پیدایش حالت دعاء است نه شرط اجابت آن.

و چون بارتباط معنوی این آیه که در بین آیات روزه آمده، توجه فرموده اند، بعضی همین آیه را شاهد مراعات نشدن ارتباط در تدوین و جمع قرآن آورده اند. و بعضی گفته اند که: گویا در ضمن نزول پی در پی بعضی آیات، حوادث و سؤالاتی پیش آمده مانند: «اذا سنك عبادی عنی»، و جواب آنها در خلال اینگونه آیات بهم پیوسته ذکر شده است. اینها مفهوم ارتباط آیات را چون ربط و تنظیم کتابهای معمولی فهمیده اند که در موضوعات و مسائل و ابوابی تنظیم میشود. بنظر اینها اگر در قرآن بابی در احکام روزه و بابی راجع بدعاء و همچنین... گشوده میشد، مراعات نظم و ربط در آن شده بود. با آنکه این کتاب الهی اگر در تعبیرات و آهنگ و ربط، چون کتابهای بشری تدوین میشد سبک اعجازی نداشت. آیات قرآن راجع بانسان است که دارای مراتب و مدارج وقوا و رشتتهای بهم پیوسته است، هر حکم و ادب ظاهری در دیگر قوای او اثر میگذارد و اثر آنرا باهتر از در می آورد و بعکس همین راز تنوع مطالب و آهنگهای قرآنی می باشد.

لعلهم یرشدون - فراهم شدن زمینه رشدگرایی، محصول نهائی دعاء و استعجابت خدا و ایمان کامل است و باز شدن افق دعاء در پی کمال روزه و تکبیر و شکر می باشد. رشد در مقابل غی، راه یافتن بسوی هدفهای برتر و استقامت در آن است آنچنانکه گرایش بحق و ایمان و عمل بدان خود محبوب و مطلوب اصلی شود نه برای پاداش و ثواب. و برکناری از کفر و زشتی و باطل خود مکروه گردد نه از ترس عذاب و تعقیب. آیه ۸ حجرات - رشد را اینگونه می شناساند: «... و حبیب الیهم الایمان و کره الیهم الکفر و الفسوق اولئک هم الراشدون». اثر نمودار رشد شکفتگی استعدادها، آرامش و تصمیم برای پیشبرد هدفها و حاکمیت بر غرائز و عادات و انگیزهها و انفعالیهای

نفسانی میباشد.

احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نساكم - فعل احل، اشعار بحرمت سابق یا اندیشه آن دارد. گویند پیش از تحلیل این آیه، آمیزش با زن در شب روزه حرام بوده و چون بعض مسلمانان نتوانستند پاس این حرمت را بدارند این آیه نازل شد. آبا حرمت سابق از جانب خدا بوده یا روش مسلمانان این بود؟. بدلالت روایات و ظاهر این آیات، روزه و حدود آن بتدریج نازل و تکمیل شده است. گویا پیش از تبیین کامل روزه، مسلمانان امر «کتب علیکم الصيام» را، بمعنای امساک از آمیزش با زن در شب و روزماه روزه و نخوردن و نیاشامیدن جز در شبها و در حد ضرورت، می فهمیدند. و رسول خدا (ص) هم در بیان حدود روزه بانتظار وحی بوده. تا آنکه این آیه «احل لكم...» و آیه بعد نازل شد و اندیشه حرمت را (مانند آیه: احل لكم صيد البحر) برداشت، الرفث بنا تعدیه الی، تعبیر کنائی خاص و نمودار ادب قرآنی است.

هن لباس لكم و انتم لباس لهن - استعاره برای تمثیل آمیزش و رابطه مردوزن است: زن و مرد برای یکدیگر، لباس وقار و عفاف و ساترند. آن پرده وقاری که از آمیزش مشروع مردوزن بر چهره ظاهر و درونی انگیزه های حیوانی و طغیان شهوت کشیده میشود حافظ رسوائی و پرده دری و سبکسری است. پس آمیزش محدود بشبهای

۱- دکتر الکسیس کارل در مقاله نیایش گوید: «نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، بطور کامل و صحیحی در فعالیتهای منفی انسان یکنوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک میکند. نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر بفردی نشان میدهد: صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بی دغدغه، چهره پر اذیتین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث، یسادگی در آغوش گرفتن يك سرباز با يك شهید مرگه را اینها است که از يك گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت میکنند. تحت این قدرت و سلطنت حتی مردم عاقل عقب مانده، ضعیف و کم استعدادها نیز میتوانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر بکار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند چنین بنظر میرسد که نیایش انسانها را آنگه نشان رشد میدهد که جامه ای که وراثت و محیط بقامتشان دوخته است برایشان کوتاه میگردد. ملاقات پروردگار آنها را از صلح و آرامش درون لبریز میسازد بطوریکه شمع پرتو این صلح از چهره شان نمودار است و آن را هر جا که روند با خود میبرند».

ماه روزه ، بخصوص برای جوانان در حال بحران ، خود نگهبان عفت و تقوا و همان حکمت روزه است نه ناقض آن چنانکه گمان داشتند .

علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفی عنکم . استناد خبر انکم کنتم...
 بعلم سابق خدا ، گویا از جهت اختفاء و مرموز بودن آنست که بسا شخص مؤمن بفرور ایمانی خود از انگیزه های نیرومند نفسانی خود بیخبر است و گمان میبرد که میتواند در برابر آنها مقاومت نماید . گویند مخاطب انکم ... مؤمنینی بودند که با علم و تعهد خود بحرمت مباشرت در شبهای روزه ، خود را بخیانت و شکستن تعهد دچار کردند و مباشرت نمودند . کنتم تختانون بجای « اختتم » ناظر بهمین وضع تکوینی می باشد .
 ظاهر خطاب و بیان تعمیم دارد : که اگر مباشرت با زنان در شبهای روزه حرام بود یا تحریم میشد ، خدا دانا است که شما این تعهد حرمت را از میان میبردید و خود را دچار خیانت میکردید . اگر حکم « کتب علیکم الصیام » نخصت بدون قید و حد نازل شده باشد سپس این حدود بیان گردیده ، شاید حکم واقعی و نفس الامری همین تحریم بوده تا برای مدتی انسان تعالی جو خود را از جوانب شهوات برهاند (چنانکه روش همیشگی در رهبانیت مسیحی و بودائی است و با این روش و تعهد ، خیانتها با افراد و اجتماع پیش آمده) آنگاه در مرتبه اجراء و در شریعت سهل و فطری تعدیل گردیده است . فتاب علیکم و عفی عنکم ، مؤید همین تحریم اولی و واقعی میباشد . و همچنین :
فَاَلآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ - تَفْرِيعَ بِهِ اِحْل ... يَا عَلِمَ اللَّهُ ... الْاَن
 اشاره بزمان حلیت یا زمان مبین شدن حکمت آنست : پس از حکم « احل لکم ... » و بیان حکمت آن - دهن لباس لکم ... علم الله ... اکنون « و بصورت امر » - با زنان در شبهای روزه مباشرت نمائید و جویای منظور و مکتوب خدا باشید که در طبیعت سرنوشت ساخته از بقاء نسل یا در شریعت واجب نموده و بسود نهائی شما می باشد . با این نظر و در این طریق انجام هر گونه شهوات و لذات مشروع خود راه تعالی است نه گرایش به پستی و حیوانی .

وکلوا و اشربوا حتی یبین لکم الغیظ الابیض من الغیظ الاسود من الفجر ثم الموا
 الصیام الی اللیل - گویند : پیش از این آیه وقت خوردن و آشامیدن درباره رمضان ،

محدود به غروب تا بعد از نماز عشاء بود و یا هر روز مداریکه هنگام غروب بخواب
میرفت از آن پس افطار را بر او حرام می‌پنداشتند. شاید از اطلاق کتب علیکم الصیام،
چنین فهمیده بودند که در خوردن و آشامیدن شبهای روزه باید بکمترین وقت و در
حد ضرورت اکتفا نمایند. چنانکه حرمت مباشرت با زن را فهمیده بودند. تا امر
- کلاوا واشربوا - آمد و وقت آنرا وسعت داد و نهایتش را مشخص نمود: حتی یسین...
تا رشته روشن و سپیدیکه پس از رشته‌های طولانی و آمیخته با تاریکی، در عرض افق
شرقی - من النجر - آشکار و کشیده شود آنچنانکه از رشته تاریک بالای افق بوضوح
جدا و متمایز گردد. از آن پس باید روزه را به اتمام رسانند تا شب: ثم اتموا الصیام
الی اللیل - چون فرا رسیدن شب را همه تشخیص میدهند، مانند طلوع فجر توضیح
و بیان ندارد.

ولا تباهروهن وانتم عاکفون فی المساجد - این نهی، متمم احل لکم...
است و امر لرشادی کلاوا واشربوا...، در وسط و بتبع آمده: همینکه مباشرت با زن در
شعبه ماه رمضان که موجب نگرانی روزمداران شده بود، حلال گردید، - کلاوا واشربوا -
فقط برای تعیین وقت و حد آن آمده. در ضمن نهی لاتباهروهن... اعتکاف روزمدار در
مساجد تجویز و تأیید شده است. اینگونه عبادت برای کسانیستکه بخواهند بیش از
انجام روزه واجب، خود را از علاقه‌ها و شهوات تجرید نمایند.

فقها، برای اعتکاف احکام و شرائطی بیان کرده‌اند که بعضی مورد اتفاق است
و در بعضی دیگر اختلاف دارند: باید در یکی از چهار مسجد - مسجد الحرام، مسجد
النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره یا در مسجد جامع باشد. با زن آمیزش ننماید. کمتر
از سه روز نباشد. جز در مورد لزوم از مسجد بیرون نرود.

تلك حدود الله فلا تقربوها کذاک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون -
تلك، اشاره بمجموع احکام و شرائط است که حدود حیات انسان پیشرو و مترقی
میباشد و باید از وسط آن بگذرد و متمایل بافراط و تفریط و چپ و راست و سرحدات
آن نشود تا مبادا یکسر از آن بیرون افتد: فلا تقربوها، تبیین این آیات و احکام و
حدود چون دیگر احکام برای رسیدن به محیط تقوا می‌باشد: لعلهم یتقون.

ولاتأكلوا أموالكم بينكم بالباطل - نهی از اكل مال، استعاره از نهی هرگونه تصرف است. چون توجه اولی و اصلی به مال از جهت وسیله روزی بوده. بینکم، ظرف لاتأكلوا - یا حال أموالکم. بالباطل متعلق به مفعول مطلق مقدر «اکلا» یا به لاتأكلوا. اضافه أموالکم، و ظرف بینکم، مبین حکمت نهی و مقیاس خوردن بحق است: اموائیکه تعلق بهمئه شما دارد درحالیکه دربین شما است بصورت باطل یا بسبب باطل نخورید ۱.

از تعبیر و ترکیب فشرده این آیه دو اصل اقتصاد قرآنی استفاده میشود:

۱ - اصل مال، بوضع اولی، از آن همه و باید در بین باشد نه در سوئی و برای طبقه‌ای.

۲ - چون چنین است هرگونه تصرف خاص و کشیده شدن درجهتی باید منشأ تعلق داشته باشد بحق یا بیاطل. تعلق و تصرف بحق درحد ضرورت و احتیاج یا بسبب ایجاد سودمندی و ارزش، یا مبادلاتیستکه براین اساس و برای خدمت بدیگران که صاحبان اولی مانند انجام میگیرد و شریعت اسلام حدود آنها را مشخص نموده. و جز این، خوردن و تصرف، بیاطل و منهی است: لاتأكلوا... هرچه که حتی ایجاد نماید و یا تصرف مضر با اجتماع و افراد باشد - چون ربا و حيله و قمار و احتکار و دزدی، از نظر برتر قرآن. مالکیت بحق و حقیقی از آن خداوند، و حق بهره‌مندی و انتفاع برای بندگان است درحد احتیاج و خدمت و کار - مانند میهمان و واجب النفقه و خدمتکار صدیق.

ادیم زمین په‌نور خوان اوست که هر بنده یک عمر میمان اوست

وتدلوا بها الى الحکم - اگر او عاطفه و باضمار لا باشد «ولاتدلوا بها» - بیان مصداقی از خوردن مال بیاطل و رشوه‌خواری است. و اگر او حالیه باشد ترکیب عبارت پیوسته‌تر میشود و احتیاجی په‌اضمار لا نیست و بیان نتیجه نهائی خوردن اموال بیاطل را مینمایاند. تعبیر تدلوا باضمیر «بها» که راجع باموال باقید بالباطل و اشعار به «مصاحبت» دارد، استعاره بلیغی از کشیدن و جذب کردن اموال با خود و آسان سرازیر کردن

بسوی حکام است : و حال آنکه اموالیرا که بیاطل جمع و تصرف میکنند از خلال و درون زندگی نودمهای مردم، دلودلو بالا می آورید و بسوی چاه حکام سرازیر مینمائید. الحکام، ظاهر در معنای عرفی و ناظر بطبقه خاصی می باشد که حاکم بمعنای قاضی جزء و وابسته بآنست. چون در نظام اجتماعی اسلام طبقه ای بعنوان قشر حاکم آنهم وابسته و همدست باطلخورها، نیست، جمله حالیه «تدلوا بهالی الحکام» اعلام خطر است از پدید آمدن چنین قشر حاکمی. زیرا از نظر عالی اسلامی، حکومت از آن شریعت الهی است که مظهر اراده و حاکمیت خداوند می باشد : «ان الحکم الا لله» و امام و خلیفه اسلامی مسؤولیت و نظارت بر اجراء دارد. پیدائی طبقه ای بعنوان حاکم نه از جانب خدا و نه مصوب آئین او میباشد. این مجتمع و از گون است که نخست میدان باطلخواران و سودپرستان در آن باز میشود و سپس تصادم و تضاد میان آکل و مأکول و حقبران و حقبردگان و رقابت در میان سودپرستان در میگیرد آنگاه نطفه طبقه ای بعنوان حاکم در درون آن بسته و تکوین میشود و بروز و سلطه می یابد تا تعادل قوا و منافع سودجویانرا نگهدارد و هر چه سودجویی و دست اندازی سودجویان بیشتر گردد ریشه و فروع طبقه حاکم محکمتر و وسیعتر میشود :

لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - لَتَأْكُلُوا، تَعْلِيل «تدلوا» و فاعل مخاطب آن همان فاعل لا تأكلوا و تدلوا یا بانضمام الحکام است : سرازیر میکنید آن اموال مشترك را بسوی چاه حکام تا شما یا با همدستی حکام قسمت خاصی از اموال مردم را با ستم و گناه بخورید. این مرحله تکامل یافته از طبقه سودپرست و همکاری آن با قشر حاکم است : طبقه سودجو با خوردن اموال عمومی بیاطل بنیه میگیرد - خوردن بیاطل اعم از خوردن بستم و گناه «بالاثم» است، زیرا همینکه در اموال مشترك، تصرف بحق و در حد استحقاق نباشد آکل بیاطل می باشد - این طبقه برای حمایت خود اموالیرا بچاه حکام سرازیر مینمایند تا آنکه خود قدرت می یابد و قشر حاکم شکل میگیرد. در این مرحله سهم خاصی از اموال مردم را برای نگهداری و سلطه خود و قشر حاکم و بعنوانهای گوناگون جدا میکنند : لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ. ویش از باطلخوری دست بستم و سرمایه سوزی دیگران باز میکنند ؛ بالاثم.

آنهم با علم و آگاهی و برنامه شکل یافته : و اتم تعلمون .

احکام قصاص و وصیت و صوم ، مبنای اجتماعی و روحی مجتمع اسلامی است .
و این آیه زیربنای اقتصاد آن . و روابط اینها را و او عطف مینماید : « ولا تأکلوا
اموالکم... » .

يسئلونك عن الالهة قل هي موافق للناس والحج - ظاهر فعل مضارع يسئلونك؛ خبر
از آینده ، و جمع اهله سؤال از چگونگی و سبب تغییرات شکل هلال است که تردید کمترین
و جالبترین ستارگان بزمین و برای زمینیان می باشد . اگر بنقل بعضی روایات سؤالی
از پیش بوده باید بفعل ماضی خبر داده شود : « يسئلونك عن الالهة » امر قل... جوایستکه
مسئول و سائل را از اندیشه در چگونگی و سبب « اشکال هلال ، منصرف و محدود مینماید
تا بمنافع و نتایجیکه برای آنها در بردارد توجه کنند : قل هي موافق للناس والحج :
بگو: اهله، تعیین کننده اوقات کارها و معاملات و عبادات شما میباشد چون ساعت
مر تفعی در سقف فضا و در برابر چشم ساکنین زمین آویخته شده . حرکت یکنواخت زمان
را تقسیم و شماره مینماید . اما بیان چگونگی این تغییرات نه وظیفه رسالت است و نه
بصلاح و توانائی فکری همه . درها و حسابهای ریاضی و فلکی آن با گذشت زمان و
کشفهای علمی باز میشود و هوشمندان و جویندگان اینگونه کشفها باید از درهای
مخصوص آن وارد شوند :

وليس البربان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من ابوابها -
در شان نزول این قسمت آیه گفته اند : که روش عرب در زمان جاهلیت برای این بود که
چون از سفر باز میگشتند از بام خانه یا نقبی که در پشت دیوار باز میکردند و از
خانه خود میشدند و یا در روزهای حج از پشت چادرها بدرون آنها راه می یافتند و این
آیه چنین عادت جاهلی را نکوهش و نفی مینماید . بنابراین شأن نزول، و ليس البر،
که با عطف به يسئلونك عن الالهة و در یک آیه آمده چه تناسب و ربطی دارد؟ و این عادت
محدود جاهلی در میان دیگر رسوم و عادات عرب چه اهمیتی داشته که در این کتاب
ابدی یادآوری و نکوهش شود؟ شاید این عادت جاهلی در تفسیر و توجیه همین آیه
آورده شده . و باید ليس البر...، متمم همین سؤال « يسئلونك عن الالهة » باشد، نه مسئله

دیگر. اینگونه سؤالات یا ازسوی نومسلمانانی بود که هدایت و حی افکارشان را بر می انگیخت و میخواستند با سرار کائنات آشنا شوند و یا ازسوی کسانی بود که با طرح این مسائل میخواستند پیمبر را بیازمایند و اندیشه‌ها را از اصول رسالت اسلام منصرف گردانند و به بحثهای محدود و پیچیده‌ای درباره چگونگی آفرینش و پدیده‌های جهان مشغولشان نمایند. رسالت اسلام و هدایت قرآن برای برانگیختن عقول و فطرت و مبین روابط انسان و جهان و حقایق مطلق است تا بعظمت آفریننده و آفرینش چشم بکشایند و درهای بسته و کلیدها و راه‌گشودن آنها را بشناسند و پله به پله و قدم بقدم به نهانخانه اسرار علمی وارد شوند. چنانکه متفکرین اسلام این راه را با شتاب پیمودند و درهائی را گشودند و سپس دیگران بکنجینه های طبیعت دست یافتند و درهای آنرا بروی مسلمانان بستند و گشودن درازهای آفرینش را وسیله جنگ افروزی و سرمایه‌سوزی ملل ساختند. چون تمدن و پیشرفتشان بر پایه ایمان و هدفهای انسانی و تقوا مستقر نیست. *ولکن البر من اتقى - با فعل ماضی - و امر و اتوا البيوت من ابوابها ، اشعار بهمین دارد که پایه تقوا باید در نفوس قرار گیرد آن گاه بسوی گشودن درهای بسته روی آرند. راه رسیدن بآن کمال و خیریکه جویای آن هستند همین است: ولکن البر من اتقى ...*

واقفوا لله لعلکم تفلحون - مبدء و پایه حرکت روحی و فکری باید بر تقوا باشد

و همچنین در مسیر حرکت، تا سختیها هموار و درهای بسته باز و همه رستگار شوند.



و کارزار نمائید در راه خدا با آنانکه با شما کارزار میکنند و تجاوز نکنید چه خداوند تجاوز کارانرا دوست نمیدارد .

و بکشید آنانرا آنجا که بیابگاهشان دست یافتید و بیرون رانیدشان از آنجا که بیرون راندند شما را و فتنه سختتر از کشتن است و نجنکید با آنها در پیشگاه مسجد الحرام تا آنکه بجنگند با شما در آن پس اگر بجنگند با شما ، پس بکشید آنها را چنین است پاداش کافران .

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٠﴾

وَأَقْتُلُواهُمْ حَيْثُ نَقَضْتُمُوهُمْ وَأَخْرَجْتُمُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ وَاللَّهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقْتُلُواهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٥١﴾

فَإِنْ أَنْتَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾

پس اگر باز ایستند همانا خداوند پس آمرزنده و مهربان است .

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

و بجنگید با آنها تا آنجا که فتنه ای نباشد و آئین برای خدا شود پس اگر باز ایستند تجاوز جز بر ستمکاران نیست .

فَإِنْ أَنْتَهُمْ فَلَا مُدْرَأَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾

آن ماه حرام بازاه آن ماه حرام است و حرمتها قصاص آور است ، پس هر آنکه بر شما ستیزد شما هم بستیزید بر او انسان که بر شما ستیزه کرده از خدا پروا گیرید و بدانید که خدا با پروا داران است .

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ

فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى

عَلَيْكُمْ وَانْقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۲﴾

و انفاق کنید در راه خدا و نیافکنید بدست خود خود را بنا بودی و نیکی کنید همانا خدا نیکوکاران را دوست میدارد .

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳﴾

و باتمام رسانید حج و عمره را برای خدا پس اگر باز داشته شوید هر چه بشود از قربانی و متراشید سرهای خود را تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که از شما بیمار یا آزاری از سرش باشد پس فدائی از روزه باشد یا صدقه یا انجام قربانی و همینکه امنیت یافتید پس هر که بهره مند شود بمره تا آغاز حج آنچه شود از قربانی و هر که نیافت پس روزه سه روز در حج و هفت روز چون باز گشتید این ده روز کامل است . این برای کسیست که خانواده اش حاضران مسجد الحرام نباشند و پروا گیرید خدایرا و بدانید که خدا سخت عقوبت است .

وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْزِنْتُمْ فَاسْتَيْسِرُوا

مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ

مَحَلَّهُ، فَمَنْ كَانَ مِنكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذَى مِنْ رَأْسِهِ

فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَوْفَيْتُمْ

فَمَنْ تَشَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ

الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ صِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ

وَسَبَعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ يَلِكْ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِيَسَّرَ

لَكُمْ اللَّهُ حَافِظِي السَّجِدِ الْحَرَامِ وَالْقَوَا لِلَّهِ

﴿۱۴﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۵﴾

حج ماههای معلوم است پس هر که انجام حج را بپاید دیگر نه آمیزش با زن و نه بی بندگی و نه ستیزگی است در حج و آنچه از خپری انجام دهید خدا آنرا میداند و هر چه بیشتر توشه گیرید پس بهترین توشه تقوا است و پروا گیرید ازمن ای خردمندان .

الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ

فَلَا رَفْعَ وَلَا تَنَقُّوهُ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا

تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَتَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ

الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَأُولَى الْأَلْبَابِ ﴿۱۶﴾

بر شما گناهی نیست که فضلی از پروردگار خود جوئید پس چون یکباره روی آوردید از عرفات پیاد آرید خدایرا در نزد مشرالحرام و یاد آورید او را آنچنانکه رهبری نموده شما را و گرچه پیش از این از گمراهان بودید .

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَسْتَغْفِرُوا فَعْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
فَإِذَا أَلْفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ
الْحَرَامِ وَادْكُرُوا كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ
قَبْلِهِ يَسِنَ الضَّالِّينَ ﴿٥٠﴾

سپس یکباره روی آرید از آنجا که مردم روی آورده‌اند و آمرزش خواهید از خدا که خداوند بس آمرزنده و مهربان است .

ثُمَّ لَوْضِعُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥١﴾

شرح لغات:

- سبیل : راه باز و عمومی . طریق اعم از آنست .
لا تعبدوا : نهی از اعتدای : تجاوز کردن ، در دشمنی از حد بیرون رفتن . از عدو :
دویدن بشتاب .
تلقفتموا ، جمع فعل ماضی تلقف : در کار آزموده شد ، بر او با آزمودگی دست یافت
و چیره شد ، او را دریافت ، سخنشرا بخوبی و زود دریافت . تلقف : آهنی که شمعی را تیز
و راست مینماید .
لغنه : گرفتاری ، گمراهی ، فریب ، اختلاف و تحیر ، رسوائی ، آزمایش .
انتهوا ، جمع اتھی : از چیزی باز داشت ، کار را با خروخبر را بشخص رساند .
لا تلقوا ، نهی از التی : چیزی را بزمین افکند ، سخنرا بر او دیکته کرد و بکوشش
رساند ، در ظرفی گذارد ، از آن برگرفت .
التهلكه ، (بضم و فتح و کسر لام) : آنچه بهلاکت میرساند ، هلاکت بیشتر و فرا گیرنده تر .
از هلاک : نابودی ، مردن بد ، پرت شدن .
احصر ، ماضی مجهول : از سفر یا کار و کوشش و رسیدن بمقصود بسبب مانعی باز داشته
شد . از حصر : او را فرا گرفت ، بر او راهرا بست ، در سخن لکننت یافت ، بخل ورزید .
گویند : حصر مانع داخلی و صد مانع از خارج است .
الهدی ، جنس هدیه : قربانی که به پیشگاه خدا یا حرم او اهداء شود ، هر هدیه‌ای که
بسوی شخص فرستاده گردد .
لنگه : آنچه برای خدا تقدیم شود ، بندگی و پرستش ، قربانی ، شمش طلا و نقره .
جدال : بهم پیچیدن ، درگیری ، بگومگو ، از جدل (بفتح دال) : ریسمانرا تاب
داد . (بکسر دال) : خصومت نمود ، قوی پی شد .
الضعم ، جمع افاض : آب را یکباره سرریز و جاری کرد ، ظرفدا پر و لبریز نمود ،
جمعیت باهم از جای حرکت کرد ، پی در پی سخن راند .
عرفات اسم بصورت جمع : یکی از مواقف حج - ۱۲ میلی مکه - مفرد ندارد یا مفرد

آن عرفان است : کمال شناسائی . یا عرفه : نام کوهی که واقع در آن مکان است : یا عرف (بضم عین) : شناسائی ، شناخته ، جود ، موج دریا ، مکان مرتفع ، تاج خروم .
 مشعر : محل شعار ، جای دریافت و احساس . مشعر الحرام : یکی از مواضع حج که آنرا مزدلفه نیز میگویند .

و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم - و او ، ربط این حکمرا با احکام سابق
 و هیئت قاتلوا ، جنگ و برخورد دو جانبه را میرساند . سبیل الله ، راهی است که مردم را از شرک و بندگی غیر خدا برهاند و بتوحید عقیده و کمال و قرب خدا رساند . اجراء احکام ارائه شده و نظامات الهی نیز همان سبیل الله است . حکم قاتلوا ، در ظرف محدود فی سبیل الله مسیر جهاد را مینمایاند : در حدی که راه خدا برای خلق خدا باز شود و قشرها و صخره های طبقات زاهزن و مانع از میان بروند . الذین یقاتلونکم ، همان طبقات مانع را مینمایاند . فعل مضارع دلالت بر حال و استقبال دارد : آنها که اکنون با شما می جنگند و بعد از این با شما سر جنگ دارند .

و لا تعدوا ان الله لایحب المعتدین - این نهی تأکید و تحدید امر قاتلوا... و جلوگیری
 از تجاوز و دشمنی است : مجاهد فی سبیل الله نباید از هدف خدائی منحرف شود و خشم و خون و انگیزه های نفسانی او را از سبیل الله بیرون برد و بمردمیکه جزء دشمنند ولی در حال جنگ نیستند و یا شکست خورده اند ، دشمنی و تجاوز نمایند . مجاهد فی سبیل الله با همان دشمنان جنگ افروز نیز نباید دشمنی و کینه ورزی داشته باشد . اگر از آغاز بانگیزه دشمنی یا خود نمائی یا کشور گشائی جنگید یا سپس تغییر قصد داد ، نه جنگش جهاد است و نه فی سبیل الله و نه تقرب بخدا . ان الله لایحب المعتدین ، مبین حکمتی لایعدوا است . دوست داشتن و نداشتن خدا از جهت آثار آنست : دوستی خدا موجب تأییدات معنوی و جذب دوستی خلق خدا میشود . تجاوز و کینه ورزی بخلق خدا این تأییدات و جاذبه را قطع مینماید و مردمیکه این جاذبه را ندارند تنها و ناتوانند گرچه بظاهر قدرت مند و دارای جاذبه کاذب باشند . دگرگونی قصد و روش مسلمانان شاهد صادق این حقیقت است : تا آن گاه که قصدشان جهاد فی سبیل الله و آزادی طبقات مظلوم و محروم بود قلوب خلق بسویشان جذب میشد و ملت هاییکه مرزهاشان باز میشد با آنها پیوستگی

می آوردند و از آنها پشتیبانی داشتند و همینکه غرور بدماغشان راه یافت و هدفهای جهاد را از بلدشان برد و دست بتجاوز باز کردند و خود را برتر گرفتند و از سبیل الله رویشان برگشت دلهای خلق از آنها بگشت و کینه ها برانگیخته شد و گرفتار جنگهای داخلی و فرسودگی و زبونی گشتند .

واقتلوهم حیث تقتموهم و اخر جوهم من حیث اخر جوکم و الفتنه اشد من القتل —
 حیث بدون قرینه شامل ظرف مکان و زمان و جهت میشود. تقتموهم مرادف با وجدتموهم نیست. ثقافت دستیابی و چیره شدن با آزمودگی است که وصف ضمنی فاعل یا مفعول می باشد: و بکشید آنها را هر جا و هر زمان که شما با آزمودگی آنها را دریافتید، یا آنها موضع و پایگاه گرفته بودند. بنابراین ظرف اخر جوهم و اخر جوکم نیز تعمیم ندارد: آنها را از آنجا بیرون کنید، که پایه گرفته و آماده شده اند چنانکه آنها شما را از هر جا که جمع و متمركز شدید بیرون کردند (چون مکه که نخستین محل اجتماع و دعوت مسلمانان بود). اگر فعل تقتموهم مرادف با وجدتموهم باشد، باید امر اقلوهم و اخر جوهم تعمیم داشته باشد: هر جا و در حال آنها را یافتید بکشید و از مسکن و شهرشان اخراج نمائید. این امر موافق با **واقتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا** و دیگر احکام جهاد نیست، چنانکه روش هم چنین نبوده. **والفتنة اشد من القتل**، که بیان حکمت امر اقلوهم است نیز اجتماع فتنه انگیز را میرساند و القتل باید اشاره بهمین امر باشد: گرچه کشتن انسان بر عواطف انسانی سخت و ناگوار است ولی فتنه ای که از پایه گرفتن دشمنان حق فراهم میشود و آثاری که دارد از چنین کشتنی ضربه اش شدیدتر است.

و لا تقاوه عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم کذا لک جزاء الکافرین - لا تقاوه عند المسجد الحرام، مبین تعظیم و حکمت آنست: چون پیشگاه خضوع و تسلیم در برابر خداوند و حریم امن او است در آن نجنگید تا همه در حال خضوع و امنیت و مسالمت باشید و از آن الهام گیرید و الهامات آنرا گسترش دهید. مگر اینکه آنها بجنگ آغازند و حریم حرمت و امن آنرا بشکنند: چون دست بجنگ گهروا شما دست بسته نشینید. تغییر تعبیر از **عند المسجد الحرام**، به فیه، همین تغییر وضع از جانب دشمنان را مینمایاند. و **فاقتلوهم**، در مقابل **قاتلوکم**، اشعار باین دارد